

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

الحاج داکتر امین الدین سعیدی

۲۱ می ۲۰۱۴

## آداب جنازه

۲۰

رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم

زمانی که ناجی و رهبر بشریت ، خلیل ، حبیب ، بر گزیده ما رسول ثلثین ، پیامبر خدا سید المرسلین ، خاتم النبیین ، پیشوای متقین و حبیب رب العالمین ، لحظات مرگ و اجلش فرا رسید با همه عظمتی که داشت ، خداوند متعال يك لحظه هم مرگ وی را به تأخیر نینداخت ، بلکه فرشتگان مأمور قبض را فرستاد ، تا روح پاک و مبارکش را از جسد شریف و محترمش جدا و پیرون آورند و آن را به سوی خیر و برکت و احسان و به جایگاه صدق و رضوان در جوار خداوند رحمان منتقل کند.

آنچه که برای پیامبر مقدر شده بود به آن عمل صورت گرفت ؟

آیا فرشته مأمور، حال اهل و خانواده پیامبر بشریت را رعایت کرد؟!

آیا به خاطر این که او پشتیبان حق و بشیر و نذیر عالمیان بود، مسامحه و گذشتی در حقش به عمل آمد؟ جواب واضح است هر گز نه بلکه آنچه را که پروردگاره آنها دستور داده بود ، بدان عمل کردند و به اجرای آنچه در لوح نوشته شده بود، پرداختند.

ما انسانها باید از وفات و رحلت سید المرسلین ، خاتم النبیین ، پیشوای متقین و حبیب رب العالمین که در قیامت اولین کسی که زنده می شود و صاحب مقام عظیم شفاعت است عبرت بگیریم. سیرت نویسان می نویسند: ام المؤمنین حضرت بی بی عایشه می فرماید : لحظاتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به حال احتضار درآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را میان سینه و گلویم تکیه داده بودم . که در همین لحظات عبدالرحمن بن ابوبکر وارد خانه شد و مسواکی به دست داشت؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که به من تکیه داده بود، به او نگاه می کرد.

حضرت بی بی عایشه می گوید: که از دیدن رسول الله ، فهمیدم که می خواهد مسواک بزند. به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتم : می خواهی مسواک بزنی ؟

رسول الله با اشاره سر بمن فهماند که بلی.

مسواک را گرفتم دیدم کمی سخت بود، از رسول الله پرسیدم آیا آن را با دهانم نرم کنم؟

اشاره کرد که بلی ؛ با دهانم مسواک را جویدم و آن را نرم کردم و به پیامبر صلی الله علیه وسلم دادم و آنحضرت بهتر از هر وقت دیگر همیشه مسواک زد.

سیرت نویسان می نویسند : تشتی بزرگی پر از آب در پیش روی پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار داشت؛ دست های مبارکش را در آن تر می کرد و بر روی خویش می مالید : و با خود می گفت : «لا اله الا الله» مرگ سكرات و سختی های دشواری دارد!

هنوز پیامبر صلی الله علیه وسلم مصروف مسوک زدن بود که دستش را بلند کرد و چشمانش به طرف چت خانه بلند شد و لبانش حرکتی کرد.

حضرت بی بی عایشه آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به طرف خودش مایل نمود و ایشان می گفت: با آن کسانی که به آنان نعمت داده ای، اعم از پیامبران، صدیقان و شهداء و صالحین؛ بار خدایا! مرا بیمارز و مرا مشمول رحمتت بگردان و مرا به ملکوت اعلی برسان؛ بار خدایا! به رفیق اعلی! و جمله آخر را سه بار تکرار کرد و دستش افتاد و به رفیق اعلی پیوست . «انا لله و انا الیه راجعون»

لحظه وفات رسول صلی الله علیه وسلم در شدت گرمای قبل از ظهر روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری بود. بدین ترتیب عمر ایشان ۶۳ سال و چهار روز بوده است.

### خبر مرگ:

لحظاتی که خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم به بیرون از خانه رسول الله نشر شد و خبر به اصحاب کرام و اهل مدینه رسد ، فشار غم و اندوه بر اصحاب و مردم غمگین ساخت . سراسر شهر مدینه را ظلمت و تاریکی فرا گرفت . حضرت انس می فرماید :

روزی درخشانتر و نیکوتر از روز ورود پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه ندیدم و نیز روزی تاریک و بدی را از روز وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم به یاد ندارم .  
وقتی پیامبر وفات کرد، فاطمه (رضی الله عنها) گفت:  
پدر جان! دعوت پروردگارش را بدانگاه که او را فرا خواند، اجابت کرد؛ پدر جان! باغ فردوس، جایگاه اوست! پدر جان! خبر وفاتش را با جبرئیل باز می گوئیم!

آخرین روز زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم

انس بن مالک روایت می کند:

مسلمانان روز دوشنبه در مسجد، نماز صبح را به امامت ابوبکر (رض) می خواندند که ناگهان رسول الله پرده خانه عایشه را کنار زد و از داخل خانه در حالی که مردم با صف های فشرده نماز می گزارند، به آنها نگاهی کرد و تبسم فرمود.

ابوبکر خواست عقب برود و در صف سایر مصلین قرار بگیرد؛ زیرا گمان کرده بود که رسول الله می خواهد برای نماز بیرون بیاید.

انس گوید: مردم از فرط شادی و خوشحالی خواستند نمازشان را قطع کنند! اما رسول الله با دست مبارک شان اشاره نمود که نمازتان را تمام کنید و به نمازتان ادامه دهید ، و پرده را انداخت و داخل خانه رفت .

پس از این دیگر وقت نمازی نیامد که رسول الله زنده باشد و چون چاشت شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فاطمه را به حضور خواستند و به وی در گوشی چیزی گفتند که سخت گریان کرد و باز دوباره چیزی گفتند که خندید.

عایشه می گوید: بعدها علت خنده و گریه اش را پرسیدم؛ فاطمه گفت: رسول خدا اول به من گفت که از این مریضی بهبود نمی یابم و از دنیا می روم. لذا من گریستم و باز دوباره گفتند: تو اولین فرد از اهل بیت هستی که به من می پیوندی؛ از اینرو خندیدم!

همچنین رسول الله به فاطمه مژده داد که وی، سرور زنان جهان است؛ طبق برخی از روایات این سخن و مژده رسول الله در آخرین روز زندگیشان نبود، بلکه در آخرین هفته بوده است. وقتی فاطمه سختی و درد رسول الله را که باعث بیهوشی ایشان می شد، مشاهده کرد، گفت: ای وای از درد و رنجی که پدرم را آزار می دهد!

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: پس از امروز، دیگر بر پدرت سختی نخواهد بود. در همین روز بود که حسن و حسین را صدا زد و آنها را بوسید و در مورد آنها سفارش به خیر و نیکی کرد و نیز همسرانش را خواست و آنها را پند و اندرز داد.

درد، همچنان شدید و شدیدتر شد و اثر گوشت زهرآلودی که ایشان در خیبر خورده بود، آشکار گشت و رسول خدا فرمود: ای عایشه! همواره درد ناشی از آن غذایی را که در خیبر خورده بودم، مرا آزار می دهد و اکنون احساس می کنم که نخاع من بر اثر زهر آن قطع می شود! پیامبر صلی الله علیه وسلم رو اندازی را که بر صورتش انداخته بودند، هرگاه، خُلُقشان تنگ می شد، آن را از صورت بر می داشت. یک مرتبه در همین حال آخرین سخنانش را خطاب به مردم گفت و فرمود: «لعنت خدا بر یهود و نصارا که قبور پیامبرانشان را مسجد قرار دادند، هرگز نباید دو دین در سرزمین عرب باقی بماند».

و در این سفارش خود به مردم فرمود: نماز را، نماز را پاس دارید و با غلامان و کنیزانتان به خوبی رفتار کنید! می گویند زمانی که حضرت عمر خبر وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم را شنید: از شنیدن این خبر از حالت عادی خارج شده بود، بر دروازه رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاد و فریاد زد: گروهی منافق، گمان کرده اند که رسول الله وفات کرده است. قطعاً رسول الله نمرده، بلکه به ملاقات خدایش رفته است؛ همانطور که موسی علیه السلام رفت و چهل روز از میان قومش غائب گردید و آنگاه به نزد آنان بازگشت، در صورتی که همه گفته بودند: مرده است. به خدا قسم رسول الله باز خواهد گشت و دست و پای کسانی را که می گویند: رسول خدا وفات کرده است، قطع خواهد کرد.

### اما برخورد ابوبکر صدیق:

زمانی که خبر وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابوبکر صدیق رسید، او در خانه خویش در منطقه سنج قرار داشت، به مجرد شنیدن خبر وفات رسول الله سوار بر اسب و با عجله خود را به مسجد نبوی در جایی که خانه رسول الله صلی وسلم بود، رسانید. با هیچ کسی صحبت نکرد یکسره و رأساً به حجره رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد خانه بی بی عایشه صدیقه دختر خویش گردید.

زمانی که وارد حجره رسول الله شد دید که جسد پیامبر صلی الله علیه وسلم با پتوی یمنی پیمانیده شده است. پارچه را از صورت مبارکش دور کرد در حالی که اشک از چشمانش مبارکش جاری بود، بر او نماز می خواند. بعد از این که نماز خویش را به پایان رسانید، بر جنازه حبیب خدا خم شد، پرده یمنی را از روی مبارکش برداشت پیشانی و هر دو رخسار حبیب خدا را بوسید و روی مقدسش را با دستانش مسح کرد. در حالی که به شدت می گریست می گفت:

پدر و مادر و نفس و خانواده ام فدایت باد!

زندگی و مرگ چقدر پاک و زیباست!

با مرگ تو چیزی قطع شد (نزول وحی) که با مرگ هیچ يك از پیامبران قطع نشده بود و تو بالاتر از توصیف و تعریف هستی؛ بزرگتر از آنی که برایت گریه کنند؛ تنها کسی بودی که مایه امید و شادی همه ما بودی؛ تنها تو بودی که با همه ما بودی تا جایی که جان همه در وجودت جمع شده بود؛ اگر مرگت به انتخاب و خواست خودت نمی بود در غم فراق تو جان می دادیم.

اگر تو خودت ما را از گریه منع نمی کردی آخرین قطره اشک را از چشم سرازیر می کردیم. اما آنچه که نمی توانیم از خود دور بداریم دو چیزی است: جدا ناپذیر از هم، یکی غم، و دیگری یاد تو.

پروردگارا!

پیامبر صلی الله علیه و سلم را به تو می سپارم!

ای محمد!

سلام خدا بر تو باد! ما را به نزد پروردگارت یاد کن! باید مادر قلب تو باشیم و تو به یاد ما باشی! اگر اطمینان و آرامشی که تو به وسیله دین از خود به جای گذاشته ای نمی بود، از دهشت و وحشت به جای مانده از فراق کسی زنده نمی ماند.

پروردگارا!

ما پیامبرت را به تو می سپاریم. دین او را در بین ما محفوظ بدار!

سیرت نویسان می نویسند:

مسلمین بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و سلم با بحران بزرگی مواجه گشتند، بحرانی که از آن چاره نداشتند، و باید روزی با آن روبه رو می شدند، زیرا « شیوه و سنت الهی است نسبت به امتهای گذشته نیز چنین بوده و سنت الهی تغییر ناپذیر است » (سوره احزاب: آیت ۶۲)

مؤرخین می نویسند:

سپس ابوبکر به جمع صحابه که در بیرون خانه در حال گریان و مصیبت بودند رفت، دید که حضرت عمر مصروف سخنرانی با صحابه می باشد.

حضرت ابوبکر خطاب به صحابه گفت:

هر کس محمد صلی الله علیه و سلم را می پرستید، بداند که محمد صلی الله علیه و سلم وفات کرد و هر کس خدا را عبادت می کند، همانا خداوند متعال زنده است و هرگز نمی میرد.

طوری که خداوند متعال می فرماید:

« محمد رسولی بیش نیست که پیش از او رسولانی بوده اند که مردند؛ پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به حال نخست برمی گردید؟ هر کس به عقب برگردد، هرگز به خدا زیانی نمی رساند و خداوند به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. » (سوره: آل عمران: ۴۴)

ابن عباس می گوید:

تا وقتی ابوبکر این آیت را خواند، گویا مردم نمی دانستند که خداوند در کتابش این آیت را نازل کرده است؛ وقتی ابوبکر، آیت را خواند، مردم این آیت را به یاد آوردند و هر کس که این آیت را می شنید، او نیز شروع به تلاوتش می کرد.

ابن مسیب گوید: عمر گفت: به خدا سوگند این آیت را فراموش کرده بودیم تا آن که ابوبکر آن را خواند. پس از این به زمین افتادم و یقین کردم که پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات کرده است.

(برای تفصیل بحث مراجعه شود به : سیرت رسول اکرم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارکپوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی)

سیرت نویسان می نویسند:

وفات فرزندان پیامبر صلی علیه وسلم:

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم شش اولاد خویش را به دست خود زیر انبار های خاک دفن کرده است . روایت است زمانی که فرزندش ابراهیم که عمرش از يك سال و چند ماه تجاوز نمی کرد به مریضی سخت مبتلا شد وزمانی که پیامبر اسلام را از مریضی او مطلع ساختند . در حالی که از فرط درد و الم دست مبارکش را به شانه عبد الرحمن بن عوف (رض) تکیه داده بود ، خود را به خانه احزان ماریه (رض) رسانید دید که ابراهیم در اغوش مادر دست و پا می زند او را از اغوش مادر گرفت در حالی که قلبش مضطرب و دست هایش مرتعش بود او را در اغوش خود گرفته و گفت : « ای ابراهیم ! دردی را که خداوند بتو داده است ما نمی توانیم از تو کم کنیم و یا به تو کمکی کرده بتوانیم » .

زمانی که ابراهیم جان به جان آفرین سپرد محمد صلی الله علیه وسلم در حالی که به شدت می گریست و اشک از چشمان مبارکش جاری بود گفت :

«ای ابراهیم ! اگر این مردن تو امر حق و وعده راستین خداوند تعالی و مقدر نمی بود که آخر ما به اول ما ملحق می شوند هر آنینه بیشتر از این بر تو غمگین و اندوهگین می شدم .» و بعد از اندک سکوت فرمود: « چشم اشک می رزد و قلب غمگین می شود ، و ما جز آن که خدا را خشنود سازیم چیزی نمیگوئیم و ما ای ابراهیم ! بر تو شدیداً غمگین هستیم » .

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم سه فرزند خود (هریک قاسم ، طاهر و طیب) و سه دختر هر یک (زینب، رقیه و ام کلثوم) را با دست های خویش دفن کردند ، و در فراق آنها متأثر گردیدند .

ولی مرگ فرزند کودکش ابراهیم که از ماریه بود، قلب پاک و حساس پیامبر صلی الله علیه وسلم را سخت آزرده ساخت .

سیرت نویسان می نویسند : زمانی که ابراهیم در اغوش پیامبر صلی الله علیه وسلم جان می داد ، رسول الله در حالی که ابراهیم را در اغوش داشت فرمود :

« ابراهیم عزیز! کاری از ما برای تو ساخته نیست . مقدر الهی نیز بر نمی گردد. چشم پدرت در مرگ تو گریان و دل او اندوهیار است ، ولی هرگز سخنی را که موجب خشم خداوند باشد، بر زبان جاری نمی سازم ...»  
می گویند برخی از اصحاب کرام در معیت با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند ، از گریه محمد صلی الله علیه وسلم تعجب می کردند .

اما پیامبر صلی الله علیه وسلم در این جا مثل همه مراحل ، به مسلمانان درسی بزرگ آموخت : درس مهر و محبت نسبت به اولاد، مهر و مودت به اولاد، از عالیترین و پاکترین تجلیات روح انسانی است و نشانه سلامت و لطافت آن می باشد.»

یکی از درس های بزرگی که محمد صلی الله علیه وسلم برای پیروان خویش می آموخت : (اکرموا اولادکم)، فرزندان خود را گرامی دارید و نسبت به آنها مهر و محبت ورزید، بود .

وفات ابوبکر صدیق اولین خلیفه اسلام

مؤرخین و سیرت نویسان می نویسند :

زمانی که حضرت ابو بکر صدیق در حالت مریضی سخت مرگ قرار داشت صحابه کرام حضورش تشریف آوردند و عرض داشتند :

یا امیر المؤمنین چرا طبیبی را دعوت نکنیم تا تورا معاینه کند ؟ حضرت ابوبکر صدیق (رض) گفت: «طیبیم مرادیده است و برابیم گفته است: «همانا هر چه را اراده کنم انجام میدهم» سیرت نویسان می افزایند :

ابوبکر صدیق (رض) در حینی که از این دنیا رحلت می کرد گفت : این دو تکه لباسم را که می ببینید ، آن را بشوئید و مرا در آنها کفن کنید ، زنده ها به چیز های تازه از مرده ها نیازمندترند . سلمان فارسی که به عنوان عیادت به نزد ابو بکر صدیق (رض) آمده بود، گفت : ای ابو بکر ما را نصیحتی کن ! گفت : خداوند متعال در دنیا را بر روی شما می گشاید ، ولی جز به اندازه ضرورت و نیاز سهم خود از آن برداشت مکنید ! بدانید کسی که نماز صبح را بخواند در زمه و ضمانت خداوند قرار می گیرد ، بنابر این نقص عهد و پیمان با خداوند نکنید ! وگرنه شما را در دوزخ سر نگون خواهد کرد . زمانی که حضرت ابوبکر صدیق به حق رسید در حالی که جسدش در روی فرشش قرار داشت حضرت عمر با تعدادی از صحابه تشریف آورد .

حضرت عمر در حالی که دست راست ابوبکر صدیق را در دست داشت فرمود : ای خلیفه رسول الله کار حکمان پس از خود را دشوار نمودی ، ایکاش که به گرد پایت رسم چه رسد به خودت .

### شهادت امیر المؤمنین حضرت عمر

در روایت تاریخی از عمرو بن میمون روایت شده است که می گوید : در صبح گاهی که امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق (رض) به مسجد غرض جماعت مسلمین داخل می شد در حال یکه از صفوف مصلین می گذشت و صفوف مصلین را به گفتن لفظ «استوا» (صفها را منظم کنید) به تنظیم صفوف مصلین پرداخته و خود را به محل اقامت رساند . لحظه ای که امیر المؤمنین به گفتن تکبیر تحریمه آغاز کرد . حضرت عمر (رض) اغلباً عادت داشت که در رکعت اول ، سوره یوسف یا نحل یا امثال آن را قرائت می فرمود تا مردم جمع شوند .

عمرو بن میمون می گوید حضرت عمر (رض) در همین لحظه زمانی که «الله اکبر» گفت : ناگاه از پشت سر شش ضربه پی در پی خورد . در حالی که شکم مبارکش توسط کارد دو سره زهر دار فیروز ابو لولو زخمی زخمی گردیده بود . گفت : « **وکان امر الله قادراً مقدوراً** » با آنها نمی خواست وظیفه عظیم رسالت امامت را رها کند .

ابو لولو بعد از این که حضرت عمر (رض) را مورد سوء قصد قرار داد می خواست فرار کند و در حین فرار سیزده نفر مصلین دیگر را مورد اصابت قرار داد و مطابق به برخی از روایات هفت نفر از این مجروحین به شهادت رسیدند ولی سر انجام عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه عماله خویش را به گردنش انداخت و او را دستگیر نمودند . ابو لولو زمانی که دید که دیگر امکان فرار را ندارد توسط کارد خویش خودکشی کرد .

ولی حضرت عمر به رسالت عظیم امامت خویش ادامه داد . تا لحظ ای که حس کرد که دیگر توانمندی ادامه رسالت عظیم امامت را به جا آورده نمی تواند . دست عبد الرحمن بن عوف را به سوی خود می کشد و او را به عنوان امام جماعت خود غرض اتمام نماز نماز گزاران ، تعیین کرد .

عبد الرحمن دید که وضع جراحت امیر المؤمنین وخیم است، نماز را خفیف و کوتاه به اتمام رسانید و زمانی که از نماز فارغ شدند حضرت عمر به ابن عباس می گوید ببین چه کسی قصد ترورم را کرده است ؟ ابن عباس رفت و بعد از کسب معلومات دوباره برگشت و به حضور حضرت عمر عرض داشت : یا امیر المؤمنین فیروز غلام مغیره بن شعبه بود که بر شما حمله کرده است : حضرت عمر (رض) می گوید : سپاس و ستایش خدا را که مرگ مرا به دست يك مسلمان انجام نداد :

حضرت عمر فارق می افزاید:

ای ابن عباس تو و پدرت همیشه دوست داشتید ، افراد قوی الهیکل و عظیم الجثه از کفار غیر عرب در مدینه زیاد شود ! و بیشتر بردگان عباس از آنها بود . ابن عباس گفت : اگر می خواهی آنان را می کشیم . حضرت عمر در جوابش می گوید :

بعد از این که به زبان ولغت شما حرف زدند و رو به قبله شما به نماز ایستادند و مانند شما مراسم حج را به جا آوردند ، آنها را می کشید؟!!

حضرت عمر را در حالی که خون از بدنش ریخت، به منزل انتقال دادند ، همه مسلمین در غم و اندوه به سر می بردند و زیادتر از مسلمین از مرگش می ترسیدند ، ولی برخی دیگر مسلمین می گفتند خطری در میان نیست . به حضرت عمر شربت را آوردند و زمانی که شربت را نوشید از معده اش برآمد سپس شیر را آوردند وقتی آنرا نوشید باز هم از شکمش بیر و ن آمد آنگاه مسلمین فهمیدند که مرگ امیر المؤمنین حتمی است .

مؤرخین می نویسند : صحابه کرام در حالی که بر دور حضرت عمر (رض) حلقه زده بودند ، جوانی آمد و بعد از سلام خطاب به امیر المؤمنین گفت : از جانب پروردگار عزوجل بر تو مژده باد که فضیلت صحبت و رفاقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را داری و چنانچه خود می دانی جزو سابقین در دین اسلام هستی ، سپس که سر پرستی ملت مسلمان را عهده دار شدی به عدالت رفتار کردی سر انجام به درجه عالی شهادت رسیدی . حضرت عمر (رض) در جوابش گفت :

دوست دارم حسنات و سیئات آن همکف و همسان باشد نه به نفع باشد و نه به زیانم . وقتی جوان می خواست برود ، دامنش بر زمین کشیده می شد ، حضرت عمر گفت : این جوان را به نزد من بر گردانید ! وقتی جوان نزد امیر المؤمنین برگشت به او گفت : ای برادر زاده ام ! دامنت را بالا بکش هم لباست پاک می ماند و هم ثوابش به نزد خداوند بیشتر است .

در آخرین لحظات زندگی خویش حضرت عمر (رض) روی خویش را به پسرش عبدالله کرد و گفت : پسرم ببین چقدر قرضدار هستم ؟ بعد از این که قرض را حساب کردند حضور عرض کردند یا امیر المؤمنین قرض شما به هشتاد و شش هزار درهم می رسد .

حضرت عمر گفت : اگر ثروت خانواده عمر کفایت کرد از مال آنها این دین را بپرداز . و اگر کفایت نکرد از طایفه عدی بن کعب بخواه ! و اگر اموال آنان هم کفایت نکرد از قریش در خواست کمک کن ! از غیر قریش در خواست کمک نکن . و این قرض را ادا کن ! سبحان الله چه با عظمت صحابه و چه با عظمت امیر و چه با عظمت یارانی را پیامبر اسلام در مکتب خویش تربیه نموده بود .

حضرت عمر رضی الله عنهما همچنان به پسرش گفت به نزد ام المؤمنین حضرت بی بی عایشه برو ! و برایش بگو !

عمر بر تو سلام می کند . نگو ! امیر المؤمنین ، چون من از امروز امارت بر مؤمنان را ندارم . بگو عمر بن خطاب ، می خواهد اگر اجازه دهی در کنار دو رفیقش (پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو بکر صدیق) دفن شود .

آنگاه عبد الله به نزد بی بی عایشه رفت و بر او سلام کرد پس از کسب اجازه بر او وارد شد و دید که عایشه نشسته است و گریه می کند .

گفت عمر بن خطاب سلام می رساند و از تو کسب اجازه دفن در کنار دو رفیقش می کند .  
بی بی عایشه (رض) گفت : من آن جا را برای خود نگهداشته بودم ولی عمر را بر خود ترجیح می دهم ! وقتی عبد الله برگشت ، مردم گفتند این عبد الله بن عمر است که می آید .

عمر گفت مرا بلند کنید بر يك نفر تکیه کرد و کمی از جای خود بلند شد ، گفت : چه جوابی با خود آورده ای ؟ عبد الله گفت : ای امیر المؤمنین ! جوابی آورده ام که تو می خواهی .

عایشه اجازه داد . عمر گفت الحمد لله هیچ چیزی برایم از این مهمتر نبود ! هرگاه فوت کردم ، مرا حمل کنید .  
آنگاه بر او (عایشه) سلام کنید و بگوئید عمر اجازه می خواهد ، اگر اجازه داد ، مرا به حجره او داخل کنید ! و اگر نه مرا به گورستان مسلمانان ببرید و در آنجا دفن کنید .

وقتی حضرت عمر (رض) فوت کرد، او را برداشتند و به سوی حجره حضرت عایشه رضی الله عنها به راه افتادند ، در نزدیکی حجره بی بی عایشه عبدالله بن عمر بر او سلام کرد ، گفت : عمر بن خطاب اجازه می خواهد ، حضرت بی بی عایشه (رض) گفت : او را وارد کنید و در آن جا با دو رفیقش دفن کنید .

### شهادت حضرت عثمان

داستان شهادت حضرت عثمان (رضی الله عنه) یکی از مشهور ترین داستان هائی است که در تاریخ اسلامی از جمله داستانهای ذو عبرتی، به شمار می رود.

برادر حضرت عثمان عبدالله بن سلام می گوید : زمانی که برادرم عثمان محاصره شده بود به نزدش رفتم . برادرم عثمان در جوار پنجره اطاق خویش ایستاده بود، بعد از سلام گفت : « من امشب رسول الله را در خواب دیده ام که برایم می گوید ای عثمان تو را محاصره کرده اند ؟ » گفتم بلی . فرمود « تو را تشنه نگهداشته اند ؟ گفتم بلی . آنگاه مشکی پر از آب را به من داد تا سیر شدم اب را نوشیدم . که خنکی آن را تا هنوز در سینه ام احساس می نمایم .

پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنگاه به من فرمود : اگر می خواهی کمکت کنم و اگر میل داری برای افطار پیش ما باش : من افطار را به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم انتخاب کردم .

حضرت عثمان در همان روز در حالی که مصروف تلاوت قرآن عظیم الشان بود جام شهادت را نوشید .  
از عبد الله بن سلام که هنگام مجروح شدن حضرت عثمان در نزدش تشریف داشت : روایت می کنند که امیر المؤمنین حضرت عثمان به هنگام مرگ سه بار گفت : پروردگارا ! امت محمد صلی الله علیه وسلم را یکپارچه به دور هم جمع کن !

صحابی جلیل القدر به نام ضبه روایت می کند :

زمانی که حضرت عثمان ضربت خورده بود و خون بر ریش مبارکش جاری بود می گفت :

« لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمين » (سوره الانبیا : ۷۸) (پروردگارا ! جز تو معبود حق نیست و تو پاك و منزله ای ، من در زمره ستمکارانم)

ومی گفت : پروردگارا من تو را به عداوت با آنها می خوانم و در تمام امورم به تو پناه می آورم و از تویاری می خواهم . بر بلائی که مرا به آن آزمایش کرده ای از تو صبر می طلبم .



## شهادت حضرت علی کرم الله وجهه

سیرت نویسان می نویسند: صبحگاه زمانی که حضرت علی کرم الله وجهه را ابن تیاح غرض ادای نماز صبح بیدار می کرد، ابن تیاح دید که امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه در وجود مبارکش کمی سنگینی را احساس می کند. ابن تیاح بار دوم به حضور بستر حضرت علی کرم الله وجهه تشریف می آورد و می خواهد آن را غرض امامت مصلین بیدار کند ولی دید که حضرت علی کرم الله وجهه باز هم دراز کشیده است. سومین بار برگشت و حضرت علی کرم الله وجهه را از خواب بیدار ساخت: حضرت علی کرم الله وجهه در حالی که به سوی مسجد غرض امامت مصلین در حرکت بود این بیت را با خود زمزمه می کرد:

(کمرت را برای مرگ محکم ببند همان مرگ در انتظار تو است از مرگ بی صبری نشان مده، وقتی که بر در تو وارد آمد.)

می گویند، همین که حضرت علی کرم الله وجهه به در مسجد پا می گذارد توسط ابن ملجم مورد اصابت کارد قرار می گیرد. در حالی که وجود مبارکش زخم شدیدی بر داشته بود با صدای بلند فریاد کشید:

«به پروردگار کعبه سوگند! راستگار و پیروز شدم.» «در همین اثنا روی خویش را به پسرانش کرده و ایشان را به خیر، احسان و نیکی سفارش و نصیحت کرد. سپس تاوقتی که فوت می کرد جز به گفتن لا إله إلا الله لب نگشود.»

## مرگ حضرت بلال

مؤرخین می نویسند زمانی که لحظات مرگ حضرت بلال حبشی فرارسید، زنش فریاد زد در حالی که اشک می ریخت به فریاد صدا می داد و می گفت: وای بر من وای بر من چی بلا شد که بر سر من آمد.

در همین لحظه حضرت بلال گفت: اوه چه خوشحالی و چه روز خوشی است، خوشحال در این هستم که: فردا صبح به دیدار عزیزانم: محمد و سایر یارانم وصلت می کنم.

می گویند عبد الله بن مبارک یکی از صحابی جلیل القدر به هنگام مرگ چشمش را باز کرد در حالی که لبانش تبسم می کرد با خود این آیت از قرآن عظیم الشان را می خواند: «لمثل هذا فليعمل العاملون» (سوره: الصافات: آیت ۶۱) (برای رسیدن به چنین پاداشی کار کنان باید کار کنند.)

برادران و خواهران متدین!

همانطوری که خداوند پاک در (سوره آل عمران: ۱۸۵) (فرموده است: «كل نفس ذائقة الموت وإنما توفون أجوركم يوم القيامة فمن زحح عن النار وأدخل الجنة فقد فاز وما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور» (هر نفسی چشنده مرگ است و جز این نیست که مزد خویش را تمام داده خواهید شد در روز قیامت پس هر که از دوزخ دور داشته شد و به بهشت آورده شد هر آنینه به مراد رسید و زندگی دنیا جز بهره فریبنده ای بیش نیست، چون وقت مقرر اجل فرارسد، نه ساعتی پیش رود و نه به تأخیر انداخته می شود)

و همانطوری که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «چون شام نمودی انتظار صبح را نداشته باش و چون صبح نمودی منتظر شب مباش و از سلامتی ات برای مریضی ات و از زندگی ات برای مرگت بهره گیر»

بر ما انسانها است که نباید شیفته دنیا شویم و به آن دلبستگی پیدا کنیم و آن را وطن همیشگی خود قرار دهیم و نباید در این فکر و خیال باشیم که در این دنیا تا ابد زنده خواهیم بود، و همه توجه خویش را بدان مصروف بسازیم، دنیا محل آزمایش است، دنیا مزرعه آخرت است.

ما در این دنیا مانند فرد غریب و بی وطن هستیم و نباید به جمع آوری اشیای زائد از حاجت دلبستگی نشان دهیم.

خواهر و برادر مسلمان:

زندگی مانند آب است:

زندگی مانند آب است که می‌گذرد و با گذشت هر روز هر دقیقه و هر ثانیه عمر در این دنیا کوتاه می‌شود خوشحال می‌شوم که روز شود، شب شود روز جمعه شد، هفته آمد، ماه شود سال نو آمد، بهار شد، زمستان آمد، سال اخیر شد، عید آمد و نوروز شد و غیره و غیره... ولی غافل از این که: با گذشت هر ثانیه، هر دقیقه، هر ساعت، هر شب و هر روز با گذشت هر هفته و ماه و سال، زندگی ما در این دنیا کوتاه تر می‌شود.

زندگی مانند آب است، آب اگر در یک محل تجمع کند و ایستاده شود گنده می‌شود، مالی که انسان جمع کند و در جست و جوی مال زیاد باشد و از آن صدقه و زکات به جا نیاورد در اخیر امر انسان خصوصیات فرعونیه به خود می‌گیرد و در نهایت از خالق یکتای خویش هم انکار می‌کند. زندگی مانند آب است اگر اضافه شود انسان غرق می‌شود اگر آب هم از قد انسان بالا رود انسان هم در آن غرق می‌شود. قبل از فرارسیدن لحظات اخیر زندگی در فکر توشه آخرت باشیم.

خواهران و برادران محترم!

زمین هر روز پنج بار برای به انسان ها صدا می‌زند می‌گوید یا ابن آدم «تمشی علی» تو بر بالای من گشت و گذار می‌کنی خوش و خوشحال هستی ولی به یاد داشته باش که روزی هم آمدنی است که به درون شکم من تشریف خواهی آورد.

ای ابن آدم بالامی من می‌گردی و خنده می‌کنی و روزی می‌آید که تو به شکم من خواهی آمد و گریان خواهی کرد.

ای ابن آدم تو خشنود هستی ولی روزی می‌آید که در قهر من غمگین خواهی بود.

ای ابن آدم از میوه های من می‌خوری و بالای من گشت و گذار می‌کنی مگر روزی آمدنی است که تو به شکم خواهی آمد و کرم های کور ترا خواهد خورد.

باید از خدا و از روز آخرت و عذاب قبر بترسیم. از کبر و تکبر دست برداریم و به خالق یکتای خویش پناه ببریم. هدایت قرآنی را سر مشق خود قرار دهیم و سنت پیامبر صلی علیه را رهنمای زندگی خویش قرار دهیم.

**داستان سه حکیم :**

می‌گویند در دربار انوشیروان سه نفر حکیم دور هم جمع شده بودند و در باره این که: «سخت ترین چیزها و یا سختترین لحظات در زندگی چیست» به بحث پرداختند:

اولی گفت: «سخت ترین لحظات در زندگی، پیری است، سستی، فقر و ناداری».

دومی گفت: «سخت ترین لحظات زندگی، مریضی توأم با غم و اندوه».

سومی گفت: «سخت ترین لحظات در زندگی آن است، نزدیکی مرگ و دوری انسان از حسن عمل» یعنی این که پای انسان به لب گور رسد، ولی تا هنوز توانمندی و قدرت رساندن کار خیر را به مردم نداشته باشد.

**پروردگارا!**

مرگی با آبرو و با عزت مرگی با ایمان و پر افتخار نصیب ما فرمائی.

پروردگارا:

انا اتنا فى الدنيا الحسنة وفى الاخرة حسنة وقنا عذاب النار .

ربنا عليك توكلنا واليك المسير

أمين يارب العالمين

نام رساله : آداب جنازه

تتبع ونگارش : الحاج داکتر امين الدين « سعيدى- سعيد افغانى »

مدير مركز مطالعات ستراتيجيك افغان و مسؤول مركز فرهنگى دحق لاره - جرمنى